

تعارض ادله اثبات دعاوی کیفری؛ پیامدها و راهکارها

عباس زراعت* / امید متقی اردکانی**

چکیده

واکنش مناسب در برابر واقعه مجرمانه که از اهداف مهم نظام عدالت کیفری به شمار می‌آید، در گرو فراهم آمدن عوامل متعددی است؛ اما این یک اصل بدیهی است که پیش از هر اقدام، لازم است وقوع جرم به معنای فعل یا ترک فعل پیش‌بینی شده در قانون و ارتکاب آن از سوی متهم، توسط مقام قضایی اثبات گردد. از این رو، قاضی را باید ملزم به انجام دو تکلیف کلی دانست؛ نخست آن که واقعه مجرمانه را قانونمند اثبات کند، و دوم آن که حکم واقعه مذکور را - در هر شرایطی - روشن سازد. با این حال، انجام دو تکلیف مذکور همیشه به سهولت امکان‌پذیر نبوده و گاه بروز برخی موانع، قاضی را از انجام رسالت خویش باز می‌دارد؛ «تعارض ادله اثبات دعوا»، از جمله این موانع است. در این پژوهش که به فراخور موضوع، مبتنی بر روش توصیفی - تحلیلی است، پیامدهای احتمالی «تعارض ادله اثبات دعوا» مورد بررسی قرار گرفته و راهکارهای قابل ارائه برای رفع واقعه مذکور، با امعان نظر در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، بیان شده‌اند. به عنوان نتیجه، می‌توان اظهار داشت که چنانچه قاضی کیفری با تمسک به قانون و قواعد رفع تعارض، راهکار صحیح را برای مصداق تعارض پیش‌آمده برگزیند، می‌توان امید داشت که پیامدهای «تعارض ادله اثبات دعوا» کنترل گردند.

کلیدواژه: تعارض، دلیل، اثبات دعوا، پیامد، راهکار

* استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه کاشان، نویسنده مسؤول zeraat@kashanu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه کاشان

تاریخ وصول: ۹۴/۳/۱۳ - پذیرش نهایی: ۹۴/۸/۱۱

۱- مفاهیم

درک مفهوم حقوقی «تعارض ادله اثبات دعاوی کیفری» با تشریح عبارت «دلیل کیفری» و واژه «تعارض» با سهولت بیشتری صورت می‌پذیرد. از اینرو پیش از ورود به مباحث اصلی، مفاهیم مذکور مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱-۱- دلیل کیفری

«دلیل» در لغت فارسی به معنای «راهنما»، «رهنمون»، «نشان» و «علامت» آمده است (لغت‌نامه/۹۷۳۵/۱) و در لغت انگلیسی به معنای «هر چیزی که در نتیجه‌گیری و قضاوت مفید واقع گردیده و راه را بر انسان نمایان سازد» استعمال می‌شود (oxford dictionary of English/ ۶۰۷). در علم منطق، «دلیل» یا «دال» به هر چیزی که ذهن انسان را به وجود شیء دیگری معطوف دارد، اطلاق می‌گردد (منطق/۵۷). با این حال، پذیرش تعاریف مذکور برای «دلیل کیفری» با اشکال روبه‌روست؛ چرا که آن چه در دادرسی کیفری به عنوان دلیل اثبات ارائه می‌گردد، واجد دلالت قطعی نبوده و سنجش میزان دلالت و ارزش اثباتی آن بر عهده قاضی نهاده می‌شود. بنابراین، در دادرسی کیفری، «دلیل» به معنای واقعی کلمه قابل ارائه نمی‌باشد. شاید بدین سبب باشد که قانونگذار در تحولات اخیر قانون مجازات اسلامی، به رغم اختصاص بخش پنجم از کتاب اول به بحث «ادله اثبات در امور کیفری»، بسان سابق تعریفی از دلیل کیفری ارائه نداده است. با این حال، می‌توان با توجه به مصادیق ذکر شده برای «دلیل» در قانون مجازات اسلامی و سایر مقررات مربوط به آن، تعریف مناسبی از «دلیل کیفری» ارائه داد. البته، ارائه تعریفی جامع مستلزم توجه به سه نکته مهم است: نخست آن که بر خلاف اثبات حقوقی، تحصیل دلیل در اثبات کیفری، منحصر به اصحاب دعوی نبوده و قاضی نیز از چنین اختیاری برخوردار است. دوم آن که، در اثبات کیفری اصل بر آن است که وسیله مورد استناد، زمانی وصف «دلیل» یابد که موجبات اقناع وجدان قاضی را فراهم کند (ادله اثبات دعوا/۵۵). از اینرو، بجز در موارد استثنایی - که در جایگاه خود به بررسی آن خواهیم پرداخت - ادله از وصف «طریقیت» برخوردار

بوده و «اقناع وجدان قاضی» شرط تثبیت دلالت «دلیل» است. سوم آن که، ادله در اثبات کیفری قابل احصاء نیستند؛ زیرا اقناع وجدان قاضی، شرط تعلق وصف «دلیل» به وسیله مورد استناد است، نه احصای قانونی؛ در نتیجه، هر وسیله‌ای که ارزش اثباتی آن موجب اقناع وجدان قاضی گردد، قابلیت وصف «دلیل» را می‌یابد.

بر این اساس، می‌توان دلیل کیفری را «هر وسیله قانونی دانست که مقامات قضایی را در کشف حقیقت و حصول اقناع وجدان و اتخاذ تصمیم عادلانه یاری بخشد» (آئین دادرسی کیفری/۱/۲۳۵).

۱-۲- تعارض

«تعارض»^۱ در لغت به معنای «متعارض یکدیگر شدن» و «معارضه کردن با یکدیگر» آمده است (المعجم الوسیط/۱/۳۱۰). در اصطلاح «اصول فقه» نیز مفهوم «تعارض»، تداعی کننده معنای لغوی آن بوده و مراد از آن، وضعیتی است که دو یا چند دلیل، در مرحله اثبات به نفی مفاد یکدیگر بینجامند؛ به گونه‌ای که میان آنها تناقض یا تضاد به وجود آید (کفایه الاصول/۱/۴۳۷). اگرچه تعریف ارائه شده در دانش «اصول فقه»، معطوف به «تعارض ادله استنباط احکام شرعی» است اما بدان سبب که قواعد کلی تعارض ادله، اختصاص به موضوع خاصی نداشته و شامل مطلق ادله اثبات - اعم از ادله اثبات دعوا و ادله اثبات احکام - می‌شوند (مبانی استنباط حقوق/۳۲۰)، می‌توان مفهوم «تعارض ادله اثبات دعوا» را نیز دریافت. بر این اساس، می‌توان «تعارض ادله اثبات دعوا» را وضعیتی دانست که مفاد ادله استنادی طرفین دعوا با یکدیگر منافات داشته و به گونه‌ای به نقض یکدیگر بینجامند که کذب بودن یکی در پیشگاه وجدان قاضی محرز باشد، اما در عین حال، بر دلالت هیچ یک خدشه نیز نباشد؛ به گونه‌ای که اگر دلیل متعارض نمی‌بود، بی‌گمان اقناع قاضی حاصل می‌شد. برای مثال، فرضی را در نظر بگیرید که دو شاهد شرعی، ارتکاب جرم را به «الف» نسبت داده و دو شاهد شرعی دیگر، «ب» را مرتکب جرم مورد نظر اعلام می‌دارند؛ در نتیجه، تحقیقات قضایی آغاز شده و دلیل و اماره‌ای

^۱-Conflict; Contradiction

مبنی بر کذب هیچ یک از دو دلیل متعارض یافت نمی‌شود. در این صورت، میان مفاد دو دلیل تنافی وجود دارد؛ به گونه‌ای که مفاد شهادت نخست، مفاد شهادت دوم را نقض می‌کند و بالعکس. با این حال، قاضی نمی‌تواند به مفاد یکی از ادله اقناع یابد؛ چرا که هر دو دلیل، در دلالت خود فاقد خدشه بوده و ارزش اثباتی هر یک در پیشگاه وجدان وی به یک اندازه می‌باشد.

علاوه بر شرط «تنافی مفاد ادله»، وقوع تعارض ادله اثبات دعوا منوط به فراهم آمدن سه شرط اساسی دیگر است که فقدان هر یک مانع از تحقق تعارض و اجرای راهکارهای رفع آن می‌باشد؛ این شرایط به اختصار عبارت‌اند از:

الف- تعدد ادله: بدین معنا که برای وقوع تعارض، وجود حداقل دو دلیل یا دو دسته از ادله^۱ در پیشگاه قاضی ضروری است.

ب- وجود شرایط اعتبار در ادله متنافی: بدین معنا که لازم است هر یک از ادله متنافی از شرایط مورد نظر قانونگذار برخوردار باشند؛ به گونه‌ای که هر کدام به تنهایی معتبر بوده و صدور حکم بر اساس آن صحیح باشد.

ج- وحدت موضوع ادله متنافی: بدین معنا که ضروری است مفاد متعارض دو دلیل، درباره یک موضوع بوده و قلمرو شمول آن دو بر هم منطبق باشد. به عبارت دیگر، دو دلیل زمانی متعارض محسوب می‌شوند که برای اثبات و نفی موضوعی واحد ارائه گردند.

۲- پیامدهای تعارض ادله اثبات دعوا

بدون شک، درک پیامدهای یک معضل، محرکی برای اتخاذ تدبیر جهت رفع آن است؛ چرا که تا پیامدهای مخرب معضلی تشریح نگردند، آدمی مقابله و تلاش

۱- منظور از «یک دسته دلیل»، دلیلی است که ارزش اثباتی آن منوط به فراهم آمدن نصاب معینی است؛ مانند «شهادت» در اثبات جرم «زنا» که منوط به حصول چهار شاهد مرد است.

جهت رفع آن را در اولویت امر قرار نداده و سعی می‌کند با تمسک به راهکارهای فرعی و غیر اصولی، مشکل را پشت سر نهد. از اینرو، در این مبحث مهم‌ترین پیامدهای تعارض ادلة اثبات دعوا مورد بررسی قرار خواهند گرفت تا از این رهگذر، ضرورت ارائه تدابیر کارآمد جهت رفع تعارض ادله بیش از پیش آشکار گردد. ذکر این نکته نیز ضروری است که پیامدهای ذکر شده، یا به طور مستقیم نتیجه وقوع تعارض ادلة اثبات دعوا هستند و یا پیامد اهمال در رفع آن، یعنی عدم بکارگیری راهکار صحیح می‌باشند.

۲-۱- اطالة دادرسی

«اطاله»، در لغت به معانی «طول دادن» و «به درازا کشیدن» آمده است (فرهنگ فارسی/۱/۱۶۱). با تأمل در معانی لغوی، می‌توان «اطالة دادرسی» را وضعیتی دانست که رسیدگی به دادخواهی دادخواه، به گونه‌ای غیر متعارف به طول انجامد. این واقعه، معضلی است که از پیشینه مدیدی، چه در دادرسی کشور ما، و چه در دادرسی سایر کشورها برخوردار است؛ با این حال، امروزه به لحاظ افزایش جمعیت و تحت تأثیر عوامل مختلف، ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته و کمتر از جانب مردم تحمل می‌شود. از اینرو، حقوقدانان همواره در تلاش بوده‌اند تا با ارائه راهکارهای مناسب، به دادرسی سرعت بخشیده و اجرای عدالت را در کمترین زمان ممکن، میسر سازند.

در دادرسی کیفری، به مانند دقت و کیفیت اجرای عدالت، سرعت در رسیدگی و صدور حکم نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ به گونه‌ای که این مهم، یکی از شرایط محاکمه عادلانه محسوب گشته و بر آن تأکید فراوان شده است (آخوندی، «حق بهره‌مندی از محاکمه عادلانه»/۹۸). بنابراین، باید راهبردی اتخاذ گردد تا بزه‌دیده که در اثر وقوع جرم، آسیب دیده و ادامه زندگی‌اش با دشواری گره خورده است، بتواند در بازه زمانی مناسب، خسارت‌هایش را جبران‌شده یافته و به وضعیت پیش از بزه‌دیدگی باز گردد.

«تعارض ادله اثبات دعوا» یکی از عوامل اطاله دادرسی است که کمتر از سایر عوامل مورد توجه قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که به جرأت می‌توان مهم‌ترین عامل اطاله دادرسی را مواجهه قاضی با این واقعه دانست. وصف «مهم‌ترین عامل»، از دو جهت قابل اطلاق به واقعه تعارض ادله اثبات دعواست:

نخست آن که، تعارض ادله به سبب دامنه وسیع اثرگذاری خود، در مقایسه با سایر علل اطاله دادرسی بیشترین تأثیر را در به تعویق انداختن صدور حکم دارد. به بیان ساده‌تر، سایر عوامل اطاله دادرسی قلمرو خاصی از دادرسی را تحت تأثیر قرار داده و با اختلال در آن، اطاله دادرسی را سبب می‌گردند؛ در حالی که وقوع تعارض، بر مجموع فرآیند دادرسی اثر گذاشته و تمام تحقیقات انجام شده را با تضييع روبه‌رو می‌سازد. برای مثال، «عدم ابلاغ درست و به موقع اوراق قضایی» یکی از مهم‌ترین علل تحقق اطاله دادرسی است که توسط بسیاری از محققین مورد توجه قرار گرفته و برای رفع آن، راهکارهای متفاوتی ارائه گردیده است؛ با این حال، عامل مذکور صرفاً بر تکمیل تحقیقات قضایی خلل وارد آورده و تأثیر قابل توجهی بر سایر فرآیندهای مربوط به دادرسی ندارد؛ از اینرو، با ابلاغ مجدد اوراق قضایی، مانع از بین رفته، و ادامه دادرسی ممکن می‌شود. این در حالی است که وقوع تعارض، نه تنها صدور حکم را به تأخیر می‌اندازد بلکه کلیه اقدامات قضایی مرتبط با ادله استنادی را نیز زایل می‌کند که پیامد آن، بازگشت پرونده از دادگاه به دادسرا و از سرگیری مجدد تحقیقات است.

دوم آن که، رفع تعارض ادله نسبت به سایر عوامل اطاله دادرسی از پیچیدگی بیشتری برخوردار است؛ زیرا راهکارهای قابل ارائه برای رفع تعارض ادله، از مبنايي نظري برخوردارند که متضمن تدقیق در مبانی شرعی و حقوقی است. از اینرو، راهکارها باید به گونه‌ای اتخاذ گردند که علاوه بر پوشش دادن مقتضیات زمان، با مبانی شرعی و حقوقی نیز مغایرت نداشته باشند؛ این در حالی است که ارائه راهکار در مورد سایر عوامل اطاله دادرسی، متضمن چنین بایسته‌هایی نبوده و با سهولت بیشتری امکان‌پذیر است.

به رغم آن که ممانعت از بروز برخی عوامل اطالۀ دادرسی، از اختیار قضات خارج است اما در کنترل عامل اخیر، قضات اعم از ایستاده و نشسته نقش مؤثری خواهند داشت؛ زیرا چنان چه قاضی از تسلط کافی بر قوانین اثباتی ادله و راهکارهای رفع تعارض برخوردار باشد، گذر از واقعه مذکور بدون نیاز به تشریفات خاصی امکان پذیر است. با این حال، سادگی مذکور نباید اهمیت واقعه تعارض را کم رنگ جلوه دهد؛ زیرا اگر قاضی نتواند تعارض مستقر را از تعارض غیر مستقر بازشناسد و یا به رغم تشخیص نوع تعارض، در انتخاب راهکار مناسب دچار اشتباه گردد، علاوه بر اطالۀ دادرسی، تبعات دیگری را نیز بر پیکره نظام عدالت کیفری فرود خواهد آورد. در مباحث آتی، در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت.

۲-۲- بزهدیدگی مضاعف

دومین پیامد مخرب تعارض ادله اثبات دعوا، ایجاد وضعیت «بزهدیدگی مضاعف»^۳ در قربانی جرم است. اگرچه در نگاه اول، ارتباط میان علت و معلول مذکور غریب می نماید لکن این پیامد، واقعیتی است که در صورت فائق نیامدن بر واقعه تعارض، بدون تردید به منصفه ظهور خواهد نشست.

آسیب های ناشی از فعل مجرمانه، بر مبنای منشأیی که از آن بروز می یابند به دو نوع آسیب های اولیه و ثانویه تقسیم می شوند. «آسیب های اولیه» به تبعاتی اطلاق می گردند که نتیجه مستقیم فعل مجرمانه هستند؛ مانند آسیب های جسمی، مالی و روانی ناشی از جرائم که در اکثر موارد، جزء جداناپذیر فعل مجرمانه محسوب می شوند. در مقابل، «آسیب های ثانویه» به تبعاتی اشاره دارند که نه به منزله نتیجه مستقیم فعل مجرمانه، بلکه از رهگذر وقوع جرائم، به سبب واکنش افراد جامعه، نهادهای اجتماعی و نظام عدالت کیفری نسبت به بزهدیده روی داده و او را آماج آسیب های جسمی و روانی قرار می دهند (۲۰/ Victims in THE Criminal Justice System). این گروه از آسیب ها، ماهیتی غیر مجرمانه دارند که آلام جدیدی را - علاوه بر آلام حاصل از جرم

^۳-double victimisation

- بر بزه‌دیده تحمیل می‌کنند؛ از اینرو، قربانی آسیب‌های غیر مستقیم جرم را «بزه‌دیدگی مضاعف» می‌نامند. در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان منشأ بزه‌دیدگی مضاعف را دو مورد دانست: نخست، واکنش افرادی که با بزه‌دیده ارتباط دارند و دوم، عملکرد نهادها و سازمان‌هایی که پس از وقوع جرم در ارتباط با بزه‌دیده قرار می‌گیرند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که آن چه باعث بزه‌دیدگی مضاعف می‌شود، عاملی خارج از بزه‌دیده است.

در تحقق عامل نخست، افراد زیادی توان مداخله می‌یابند؛ افرادی که در غالب موارد، نزدیکان بزه‌دیده به حساب آمده و برای او پشتوانه محسوب می‌شوند. ورود آسیب‌های مضاعف از جانب افراد مذکور بدین گونه تحقق می‌یابد که به جای ایفای نقش حمایتی خویش، به عاملی جهت سرزنش و گاه طرد بزه‌دیده بدل گشته و بر آلام ناشی از بزه‌دیدگی اولیه می‌افزایند؛ مانند خانواده‌ای که به جای حمایت از دختر خود که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است، با وی به مثابه یک روسپی برخورد کرده و او را آماج آسیب‌های روحی و روانی‌ای قرار می‌دهند که گاه، آثاری دردناک‌تر از بزه‌دیدگی نخستین به دنبال دارد.

در تحقق عامل دوم، «نظام عدالت کیفری» به معنای نهادها و سازمان‌هایی که فرآیند عدالت کیفری از مرحله کشف جرم تا اجرای حکم را تحقق می‌بخشند، دخیل است (رایجیان اصلی، «بزه‌دیدگان و نظام عدالت کیفری» ۹۸). نظام عدالت کیفری، همان گونه که می‌تواند به مثابه یک ملجأ، به یاری بزه‌دیده آمده و او را در احقاق حق خویش یاری رساند، می‌تواند زمینه‌ساز بروز آسیب‌های مضاعف نیز گردد. برخورد نامناسب با بزه‌دیده و بی‌توجهی به روحیات وی، به درازا کشیدن فرآیند دادرسی، عدم احقاق حق بزه‌دیده و... از جمله اقداماتی هستند که قابلیت ورود آسیب‌های مضاعف از سوی دستگاه عدالت کیفری را دارا می‌باشند. بر این اساس، لازم است رفتار تمام کسانی که به گونه‌ای با بزه‌دیده در ارتباط هستند، برخاسته از آگاهی و درک شرایط بزه‌دیده باشد؛ این وظیفه به تمام افراد، نهادها، سازمان‌های دولتی و غیر دولتی، ملی و غیر ملی

که به نحوی با بزه‌دیده در ارتباط‌اند، تعلق می‌گیرد. بی‌شک، نتیجه‌اهمال در انجام وظیفه مذکور، ورود آسیب‌های مضاعف از پس بزه‌دیدگی اولیه است که در برخی موارد، دارای تبعاتی بیش از آسیب‌های ابتدایی نیز می‌باشند.

بر اساس تفصیلی که گذشت، به عنوان یک استنتاج کلی می‌توان نتیجه گرفت که اگر بزه‌دیده، از حق دادخواهی محروم گردد و یا در فرآیند دادخواهی، مورد هجوم و ناملایمات قرار گیرد و یا به حاشیه رانده شود، در واقع دچار آسیب‌های جدید و بزه‌دیدگی مضاعف شده است. بنابراین، همواره لازم است که در فرآیند دادرسی، راهبردی اتخاذ گردد تا احتمال بروز بزه‌دیدگی مضاعف به کمترین حد تنزل یابد؛ این مهم، خط قرمزی است که وقوع «تعارض ادله اثبات دعوا»، می‌تواند پا را از آن فراتر گذارد.

در توجیه ادعای فوق باید اظهار داشت که وقوع تعارض ادله اثبات دعوا، تداعی‌کننده اصلی از اصول عملیه است که به منظور حمایت از متهم مورد توجه قضات قرار می‌گیرد. این اصل که «برائت» نام دارد، راهکاری است که «شرط مهم اجرای آن در هر مورد، فحص و جستجو از وجود دلیل برای اثبات تکلیف و مایوس و ناامید شدن از دسترسی بدان است» (مبانی استنباط حقوق اسلامی/۳۰۹)؛ بدین معنا که اعمال اصل مذکور، تنها در صورتی ممکن است که تمام تلاش خویش را جهت یافتن تکلیف مشکوک بکار گرفته و به قدری کنکاش نمائیم که از دستیابی به آن ناامید گردیم. با این حال، گاه با بروز واقعه تعارض مشاهده می‌شود که مقام رسیدگی‌کننده بدون تفحص کافی جهت نیل به ایقان وجدان، حکم به بی‌اعتباری ادله متعارض داده و با استناد به اصل مذکور، متهم را تبرئه می‌کند؛ گویا «اصل برائت»، فصل‌الخطابی است که لازم است با هر هزینه‌ای بر نظام عدالت کیفری تحمیل گردد! ناگفته مبرهن است که اجرای اصل برائت در چنین جایگاهی، نتیجه‌ای جز تزییع حقوق بزه‌دیده، سرکوب دادخواهی او و در نهایت وقوع بزه‌دیدگی مضاعف، نخواهد داشت.

شاید این ادعا دور از واقعیت نباشد که قضات محاکم، گاه تحت تأثیر آموخته‌های فقهی - اصولی، مواجهه با مطلق مصادیق تعارض ادله اثبات دعوا را برابر با تساقط ادله متعارض پنداشته و قاعده «الدلیلان إذا تعارضا تساقطا» را ملاک عمل قرار می‌دهند. این در حالی است که فلسفه وضع قاعده مذکور در ابتدای امر، متوجه «ادله استنباط احکام شرعی» بوده و سپس به «ادله اثبات دعوا» تعمیم یافته است. از اینرو - هر چند قواعد کلی مربوط به تعارض، میان انواع ادله یکسان است اما ضروری است که در اجرای برخی قواعد، تفاوت‌ها نیز مورد توجه قرار گیرند.

اگر بخواهیم موضوع را از زاویه‌ای دیگر مورد بررسی قرار دهیم، باید اذعان داشت که اجرای قاعده «الدلیلان إذا تعارضا تساقطا» به منظور رفع تعارض «ادله استنباط احکام شرعی»، بسیار منطقی است؛ چرا که به هنگام تعارض دو یا چند حکم شرعی، تکلیف شرعی مورد تردید قرار می‌گیرد و تساقط ادله - اگرچه ممکن است انسان را از منفعت اولی باز دارد اما - زیانی را بر مکلف روا نمی‌دارد. این در حالی است که تمسک به قاعده مذکور برای رفع مطلق مصادیق تعارض ادله اثبات دعوا، احتمال بزه - دیدگی مضاعف را به شدت افزایش داده و موجبات بی‌عدالتی را بیش از پیش فراهم می‌آورد.

با توجه به آن چه گذشت، ضروری است که در توسل به «اصل براءت»، اعتدال ورزیده و شرط اعمال آن (تفحص کافی) بجا آورده شود؛ نه آن که به محض وقوع تعارض ادله اثبات دعوا، قائل به بی‌گناهی متهم شده و حق بزه‌دیده را که گاه فرد و گاه جامعه‌ای رنج‌دیده است، نادیده انگاشت. به نظر می‌رسد که قانونگذار نیز در تحولات اخیر قانون مجازات اسلامی به این مهم توجه داشته و تلاش کرده است تا با وضع مواد قانونی جدیدی توسل ناموجه به «اصل براءت» را کاهش داده و تمسک بدان را به آخرین مرحله رفع تعارض موکول کند. ذکر تقدم و تأخر ادله در ماده ۲۱۳ ق.م.ا. و حکم به ثبوت دیه، به جای تساقط ادله و از سرگیری تحقیقات در ماده ۴۸۲ ق.م.ا. نمونه‌ای از این تحولات است که در جایگاه خود، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

در پایان این گفتار، باید اذعان داشت که تدابیری لازم است تا بزه‌دیده خود نیز در کاهش آسیب‌های مضاعف فرآیند دادرسی مشارکت نماید. یکی از این تدابیر، ارائه تصویری صحیح از فرآیند دادرسی و آثار منفی احتمالی آن از قبیل اطالة دادرسی، استرس، اشتباه قاضی و... به افراد جامعه است؛ چرا که اگر انتظار بزه‌دیده از فرآیند دادرسی دستیابی به حق مورد تضییع، بدون رویارویی با آسیب‌های مضاعف این فرآیند باشد، تجربه گواه آن است که هرگز به انتظار خویش دست نمی‌یابد (Secondary Victimization of Crime Victims by Criminal Proceedings/ ۳۲۳). از اینرو، اگر بزه‌دیده، از آسیب‌های احتمالی فرآیند دادرسی آگاهی داشته باشد، قدرت تحمل بیشتری می‌یابد و انتظارات خود را مطابق با واقعیات این فرآیند، نظم می‌بخشد.

۲-۳- انحراف دادرسی به واسطه اشتباه در تشخیص نوع تعارض

یکی از پیامدهای غیر مستقیم تعارض ادلة اثبات دعوا، «انحراف دادرسی» است. پیامد مذکور را از آن جهت غیر مستقیم نامیده‌ایم که نتیجه مستقیم وقوع تعارض نمی‌باشد، بلکه پیامدی نشأت گرفته از تعارض بدوی و تشخیص نادرست قاضی در تمایز آن با تعارض واقعی است. توضیح آن که، علمای اصول فقه «تعارض» را به دو نوع «مستقر» و «غیر مستقر» تقسیم نموده‌اند؛ «تعارض مستقر» به حالتی اطلاق می‌شود که دو دلیل به واسطه اجتماع شرایط وقوع تعارض، به نقض یکدیگر می‌انجامند؛ در این حالت، تنافی مدلول دو دلیل به گونه‌ای است که امکان تلفیق دلایل به هیچ نحو وجود ندارد. از اینرو، مقام رسیدگی‌کننده موظف است که با تمسک به راهکارهای رفع تعارض، دلیل صادق را بیابد و بر اساس آن قضاوت کند. در مقابل، «تعارض غیر مستقر» که از آن با عنوان «تعارض بدوی» نیز یاد می‌شود، به وضعیتی اشاره دارد که دو دلیل در ابتدای امر متعارض به نظر می‌رسند لکن، با بررسی بیشتر مشخص می‌شود که تعارضی میان آنها وجود ندارد؛ در این حالت گفته می‌شود تعارض بر مدلول دلایل استقرار نیافته، غیر مستقر است (دروس فی علم الاصول/ ۲/ ۵۴۲).

اگرچه در صورت بروز تعارض بدوی میان «ادله استنباط احکام شرعی»، با استفاده از قواعد ویژه‌ای از قبیل تخصیص، تقييد، حکومت و ورود، میان دو دليل سازگاري برقرار نموده و تعارض ظاهري را مرتفع می‌سازند اما در رابطه با «ادله اثبات دعوا» وضع به گونه‌ای ديگر است. در فرض اخير، قواعد گفته شده چندان کارآمد نبوده و مقام رسيدگی کننده موظف است که هر يك از ادله به ظاهر متعارض را جداگانه مورد بررسی قرار داده و بر اساس قدرت و ارزش اثباتی هر يك قضاوت نماید. البته جلوه کردن تعارض بدوی میان ادله اثبات دعوا، ناشی از فقدان یکی از شرايط وقوع تعارض است. برای مثال، چنان چه فردی با استناد به سفید امضایی که در دست دارد عليه دیگری طلب دين نماید و طرف مقابل، با استناد به دو شاهد در صدد اثبات امانی بودن سفید امضا برآمده و مدعی خیانت در امانت گردد؛ در نگاه اول، ممکن است که گمان شود میان سند مورد استناد (سفید امضا) و شهادت، تعارض وجود دارد لکن، با بررسی بیشتر مشخص می‌شود که تعارض به سبب فقدان شرط «وحدت موضوع» منتفی است؛ چرا که موضوع سند، اثبات دين و موضوع شهادت، اثبات امانی بودن سفید امضا است. البته، این استدلال صحيح است که در صورت اثبات امانی بودن سفید امضا، دعوی طلب دين منتفی گشته و مدعی به جرم خیانت در امانت محکوم می‌شود اما این امر، نباید باعث توهم وقوع تعارض مستقر میان مدلول دو دليل گردد.

فايده تمیز «تعارض مستقر» از «تعارض غير مستقر» در واقعه تعارض ادله اثبات دعوا، آن است که چنان چه تعارض به صورت «غير مستقر» بروز نماید، قاضی حق رجوع به راهکارهای رفع تعارض نداشته و موظف است که هر يك از ادله را جداگانه مورد بررسی قرار دهد؛ وگرنه حکم صادره با ضمانت اجرای بطلان مواجه خواهد بود؛ چرا که در وضعیت تعارض غير مستقر، دلالت ادله به واقع، مخدوش نبوده و امکان تشخيص دليل صادق امکان پذیر است.

به رغم تفصیل فوق، ارتکاب برخی از جرائم و ادله مربوط به آنها به قدری مقرون با پیچیدگی است که تشخیص نوع تعارض را با مشکل روبرو می‌سازد؛ در این شرایط، احتمال آن وجود دارد که قاضی به سبب بی‌توجهی به شرایط وقوع تعارض، تعارض بدوی را مستقر پنداشته و فرآیند دادرسی را به انحراف کشاند. انحراف مذکور، در مرتبه نخست بر سرعت فرآیند دادرسی کیفری تأثیر می‌گذارد؛ چرا که قاضی به سبب اشتباه در تشخیص، خود را مترصد رفع تعارضی می‌نماید که در عمل منتفی است. در مرتبه دوم، عدالت است که قربانی انحراف مذکور قرار می‌گیرد؛ زیرا تعارض بدوی، بیانگر این واقعیت است که ادله استنادی یکی از طرفین دعوا واجد اعتبار بوده و از ارزش اثباتی لازم برخوردار است اما، قاضی به سبب اشتباه مذکور ادله طرفین دعوا را معتبر پنداشته و چه بسا با تمسک به راهکارهای رفع تعارض، ادله طرفی را تفویق دهد که ذی‌حق نباشد. بنابراین، توجه قضات به شرایط وقوع «تعارض مستقر» ضروری است. این مهم، از طریق تشریح شرایط مذکور و آموزش راهکارهای تشخیص تعارض مستقر از غیر مستقر امکان‌پذیر است.

نکته‌ای که در این خصوص اهمیت می‌یابد، این است که اشتباه قاضی در تشخیص نوع تعارض، در همه موارد به شیوه‌ای که گذشت انحراف دادرسی را سبب نمی‌گردد، بلکه همواره احتمال آن وجود دارد که مجرمان حرفه‌ای، صحنه‌ای دروغین از تعارض ادله را برای قاضی ترسیم نموده و مترصد اخذ حکم برائت، تخفیف در مجازات و یا تعویق صدور حکم گردند.

اشتباه در تشخیص نوع تعارض، موجبات صدور حکم برائت مجرم را بدین نحو فراهم می‌آورد که قاضی به واسطه توهم تعارض مستقر، راهکار «تساقط» را برگزیده و به واسطه نبود دلیل اثبات جرم، ایشان را تبرئه نماید. همچنین، تخفیف در مجازات بدین نحو صورت می‌پذیرد که قاضی به واسطه توهم مذکور با استناد به ماده ۴۸۲ ق.م.ا مجازات «قصاص» را به «دیه» تبدیل کرده و قاتل را با تخفیف ناموجه از مجازات اصلی معاف نماید. تعویق در صدور حکم نیز زمانی صورت می‌گیرد که توهم مذکور، بر

تعداد جلسات دادرسی افزوده، و اطالۀ آن را سبب گردد. بدیهی است که چنان چه قاضی در موارد اخیر، دچار اشتباه در تشخیص نوع تعارض و اجرای راهکار مقتضی گردد بیش از فرض پیشین، دادرسی را به سمت انحراف از عدالت سوق خواهد داد.

۲-۴- ناکارآمدی نظام عدالت کیفری در افکار عمومی

تاریخچه بنیادهای حقوق کیفری، عرصۀ برپایی نظام‌هایی است که با تمام تمایزاتشان به دنبال هدفی واحد بوده‌اند؛ «حمایت از بزه‌دیده و التیام آلام وی». اگرچه هدف مذکور در سایۀ تدابیری گاه نابخردانه از قبیل توسل به انتقام خصوصی و جنگ‌های قبیله‌ای دنبال می‌شده اما، در عصر حاضر عقیده بر آن است که نظام عدالت کیفری با استمداد از علوم مختلف، بیش از گذشته در ایفای وظیفۀ حمایتی خویش توفیق داشته است.

با وجود آن که وظیفۀ مذکور ابعاد گسترده‌ای را در بر می‌گیرد لکن «جلب اعتماد بزه‌دیده»، اولین وظیفۀ یک نظام کارآمد است (جایگاه بزه‌دیده در سیاست جنایی ایران/ ۲۶۴). تردید افراد جامعه به ویژه شخص بزه‌دیده نسبت به کارایی نظام عدالت کیفری، پیامدی است که از عوامل متعددی نشأت می‌یابد. این عوامل به رغم آن که در غالب موارد، حاصل یک فرآیند دادرسی معیوب هستند، ممکن است از عواملی خارج از فرآیند دادرسی نیز نشأت یابند. برای مثال، مطابق با نظرسنجی صورت گرفته از قضات کشور آمریکا، برخی «سبک معماری دادگاه» را عاملی برای ناکارآمد جلوه کردن نظام عدالت کیفری معرفی کرده بودند و برخی دیگر، «نوع رویارویی» با متهم و بزه‌دیده را مهم می‌دانستند؛ در همین راستا، یکی از قضات اعلام کرده بود که به جای آن که از بالا به متهم و بزه‌دیده بنگردد، ترجیح می‌دهد با ایشان بر سر یک میز نشسته و به قضاوت پردازد (Trust and Confidence In Criminal Justice/ ۲۴۷). بدیهی است که شناخت و رفع هر یک از این عوامل، در ارتقای جایگاه کنونی نظام عدالت کیفری و افزایش اعتماد افراد جامعه به آن، نقش بسزایی دارد. «اعتماد عمومی»، از آن جهت یک ضرورت محسوب می‌شود که مبنای مقبولیت نظام عدالت کیفری به شمار می‌آید؛ چرا

که اعتماد به نظام عدالت کیفری، به شکل گیری باورهای عمومی در مورد مقبولیت آن می انجامد (۲۴۷/ The Routledge handbook of European criminology).

وقوع تعارض ادله اثبات دعوا و درماندگی مقام رسیدگی کننده در رفع آن و یا تمسک پی در پی به راهکار «تساقط» و ارجاع پرنده به دادسرا به منظور از سرگیری تحقیقات، بی شک یکی از عواملی است که می تواند بی اعتمادی نسبت به نظام عدالت کیفری را در افکار عمومی و به خصوص شخص بزه دیده سبب گردد؛ چرا که بزه دیده، انفعال قاضی در تشخیص دلیل صادق را ناشی از ناتوانی او و در نهایت، ناکارآمدی نظام عدالت کیفری می پندارد. اضطراب بزه دیده در اثبات صدق ادله ابرازی خود و نگرانی بابت دستیابی به حقوق از دست رفته خویش از یک سو، و سرگردانی متهمی که با استناد به ادله خویش در صدد اثبات بی گناهی خود است از سوی دیگر؛ و در نهایت مواجهه با انفعال قاضی در رفع تعارض پیش آمده و یا در بهترین حالت، حکم به اسقاط ادله طرفین و شروع دوباره تحقیقات، وضعیتی است که اگر برای لحظه ای در ذهن تصور گردد، مثبت این ادعاست. بنابراین، پیچیدگی جرائم امروزی اقتضای آن دارد که پا را از راهکارهای سنتی همچون «تساقط» که البته در برخی صور تعارض کارآمد هستند، فراتر گذاشته و راهکارهایی ارائه نمود که به رغم پاسداری از «اصل براءت»، جبران خسارت بزه دیده را ممکن ساخته و مانع سلب اعتماد افراد جامعه به نظام عدالت کیفری گردد.

۳- راهکارهای رفع تعارض ادله اثبات دعوا

پیشگیری از وقوع یک معضل، همواره سودمندتر از تلاش در جهت رفع آن بوده است. با این حال، تعارض ادله اثبات دعوا رویدادی است که قاعده مذکور در خصوص آن جامه عمل نخواهد پوشید؛ چرا که در غالب موارد، پیشگیری از وقوع تعارض امکان پذیر نبوده و مقام قضایی، بی اختیار در این وادی گام می گذارد.

۳-۱- اقناع وجدان قاضی

«اقناع»، در لغت به معنای «قانع کردن» آمده است و در اصطلاح، به حالتی اطلاق می‌شود که نفس به اطمینان و باور کافی نسبت به امری نائل گردد. بر این اساس، منظور از «اقناع وجدان قاضی» آن است که قاضی اطمینان یابد متهم، جرم مورد نظر را انجام داده است.

از آنجا که ملاک صدور حکم کیفری، حصول قناعت وجدان برای قاضی است، می‌توان اولین راهکار رفع تعارض ادله را «اقناع وجدان قاضی» دانست. بر این اساس، ادله‌ای که بتوانند ایقان وجدان بیشتری را برای قاضی فراهم آورند بر ادله دیگر تفوق یافته و ملاک صدور حکم قرار می‌گیرند. ماده ۲۱۲ ق.م.ا در این خصوص مقرر می‌دارد: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد اگر علم، بین باقی بماند، آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند. چنان چه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود». البته، حصول قناعت وجدان باید واجد منشأ عقلایی بوده و از شیوه متعارف حاصل گردد؛ در غیر این صورت، حکم صادره با ضمانت اجرای بطلان روبرو خواهد بود (بطلان در آئین دادرسی کیفری/۲۳۷).

از جمله مهم‌ترین عواملی که می‌توانند در اقناع وجدان قاضی نقش بسزایی داشته باشند، ماهیت ادله ابرازی است؛ بر این اساس، در غالب موارد، «ادله خاص» نسبت به «امارات قضایی» اطمینان بیشتری را برای قاضی فراهم می‌آورند. همچنین در موارد تعارض مرکب، تعدد ادله یکی از طرفین، عامل مؤثری در اقناع وجدان قاضی محسوب می‌گردد. اوضاع و احوال حاکم بر پرونده نیز عامل دیگری است که می‌تواند با قرار گرفتن در کنار دلیل یا اماره‌ای دیگر، اطمینان لازم را برای قاضی به ارمغان آورد.

هر چند بهترین راهکار برای رفع تعارض ادله اثبات دعوا، «اقناع وجدان قاضی» است اما باید اذعان داشت که در غالب مصادیق تعارض، ایقان وجدان به معنای علم

تفصیلی بر دلیل صادق، حاصل نمی‌گردد؛ چرا که به واسطه جمع بودن شرایط ظاهری اعتبار ادله، امکان تشخیص دلیل صادق وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر، فراهم آمدن شرایط اعتبار ادله سبب می‌شود تا ادله متعارض چنان جلوه کنند که نتوان بر دلالت هیچ یک خدشه وارد آورد؛ در این صورت، هر یک از ادله متعارض به تنهایی از چنان دلالتی برخوردارند که قاضی را نسبت به مدلول خویش قانع ساخته و او را بر ارتکاب جرم از سوی متهم، مجاب می‌نمایند؛ در نتیجه، ارزش اثباتی ادله متعارض در پیشگاه وجدان قاضی به یک میزان است. از اینرو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حتی در مواردی که قاضی نسبت به یکی از ادله متعارض اقناع می‌یابد، یا تعارض از نوع مستقر نمی‌باشد یا تعارض مستقر، چندان پیچیده نبوده و با بررسی بیشتر، دلیل صادق برای قاضی محرز گشته باشد ممکن است چنین ایراد شود که در وضعیت تعارض، قاضی یا بر یکی از ادله متعارض اقناع وجدان می‌یابد و یا بر خلاف آن علم حاصل می‌کند؛ در نتیجه، حالت بینابین وجود ندارد. به بیان دیگر، نمی‌توان وضعیتی را متصور بود که قاضی بر مفاد دلیل اقناع نیابد و در عین حال، علم بر خلاف آن نیز نداشته باشد. در پاسخ باید اظهار داشت که ایراد مذکور مردود است؛ زیرا «اقناع وجدان»، یک حالت درونی است و همواره احتمال آن وجود دارد که بعد از فراهم گشتن ادله اثبات جرم، قاضی به واسطه وجود اماره یا دلیل متعارض دچار شک و تردید در صدق ادله پیشین گردد.

سؤالی که در این جایگاه ذهن را مشغول می‌سازد، آن است که چنان چه قاضی نتواند بر دلیل صادق علم تفصیلی یافته و قناعت وجدان حاصل کند، حق صدور مجازات‌های «حد» و «قصاص» را خواهد داشت؟

از آنجا که مجازات «قصاص» در زمره مجازات‌های بدنی شدید قرار داشته و قاعده «احتیاط در دماء»، مقتضی احتیاط در اجرای آن است، حصول قناعت وجدان برای قاضی، شرط اساسی ثبوت آن به شمار می‌آید. از اینرو، چنان چه قناعت وجدان برای قاضی حاصل نگردد، مجازات «قصاص» منتفی گشته و سایر راهکارهای رفع

تعارض به منظور تعیین مسؤول «دیه» اجرا می‌شود. ماده ۴۸۲ ق.م.ا نیز استدلال مذکور را تأیید می‌کند؛ مطابق این ماده: «در موارد علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از دو یا چند نفر وعدم امکان تعیین مرتکب، چنان چه جنایت، عمدی باشد قصاص ساقط و حکم به پرداخت دیه می‌شود». در خصوص مجازات «حد»، آن چه به واسطه وقوع تعارض، احتمال سقوط مجازات را تقویت می‌کند، مفاد قاعده «درأ» است؛ چرا که مطابق با این قاعده، اجرای مجازات حدی مشروط به فقدان هرگونه شک و شبهه در ارتکاب جرم است، در حالی که وقوع تعارض ادله اثبات دعوا به سبب ارزش اثباتی یکسان ادله در پیشگاه وجدان قاضی، مانع تعلق ایقان وجدان قاضی به یکی از ادله متعارض می‌شود. آن چه بدیهی است این که، اگر «قاعده درأ» را تعبیر دیگری از «اصل عملی براءت» بدانیم، ابقای مجازات حدی مورد یقین است؛ چرا که قانونگذار ۱۳۹۲ با وضع ماده ۲۱۳ ق.م.ا، به وضع یک «قاعده حقوقی»^۴ پرداخته و رفع تعارض از طریق تقدم و تأخر پیش‌بینی شده در ماده مذکور منافاتی با «اصل براءت» ندارد. به عبارت دیگر، با وجود «قاعده حقوقی»، نوبت به «اصل عملی» نخواهد رسید تا منافاتی حاصل گردد.^۵

در نگاه اول، ممکن است چنین به نظر رسد که قاعده «درأ»، بیانگر حکمی بیش از آن چه که «اصل عملی براءت» مقرر می‌دارد، نیست؛ چرا که صدور حکم به مجازات حدی بسان سایر مجازات‌ها، تنها زمانی صورت می‌پذیرد که موضوع، یعنی

^۴-Regle de Droit

۲- درک مفهوم «قاعده حقوقی» با تشریح مفهوم «فرض قانونی»، با سهولت بیشتری صورت می‌پذیرد؛ چرا که این دو اصطلاح تنها در یک نکته اختلاف دارند. «فرض قانونی» بدین معناست که قانونگذار امری را که بر واقعیت منطبق نیست، واقع فرض می‌کند تا متناسب با مصلحتی که در نظر دارد، یک پیامد قانونی ایجاد کند. «قاعده حقوقی» در تمام اوصاف با «فرض قانونی» مشترک است؛ بجز آن که در «فرض قانونی»، امری در حکم واقع قرار می‌گیرد که در غالب موارد، همگان بر خلاف واقع بودن آن اعتقاد دارند؛ در حالی که «قاعده حقوقی» در غالب موارد، مبتنی بر باورها، آداب و رسوم، منطق و عرف جامعه وضع می‌گردد.

ارتکاب جرم حدی از سوی متهم احراز گردد و تا این مهم تحقق نیابد، حکم به مجازات داده نمی‌شود. با این حال، تأمل بیشتر در مستندات قاعده «درأ» خلاف تصور مذکور را ثابت می‌کند. توضیح آن که، مجرای قاعده «درأ» بر دو قسم است: گاه، دلیل یا اصل براءت، اقتضای سقوط مجازات حدی را دارد و گاه، دلیل یا اصل عملی اقتضای ثبوت حد را دارد. بدیهی است چنان چه وضعیت نخست تحقق یابد، قاعده «درأ» واجد حکمی بیش از «اصل براءت» نمی‌باشد، اما چنان چه وضعیت دوم تحقق یابد و با اجرای قاعده «درأ»، مجازات حدی برداشته شود، قاعده اخیر بیانگر حکمی جدید است. برای مثال، در رابطه با «تردید قاضی» می‌توان این فرض را مطرح کرد که فردی با اتهام شرابخواری، ادعای اکراه دارد اما دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد. در این فرض، «اصل عدم» دلالت بر اختیاری بودن شرابخواری داشته و اقتضای اجرای مجازات حدی را دارد؛ اما به سبب قاعده «درأ»، حد از متهم برداشته می‌شود. البته آن چه گفته شد، بدان معنا نیست که مجازات حدی با بروز هر گونه شبهه ساقط گردد، بلکه لازم است که حد عقلائی «شبهه» در نظر گرفته شود (قواعد فقه جزایی/ ۵۷-۸۹).

به نظر می‌رسد که وضعیت تعارض ادله اثبات دعوا را باید در دسته دوم جای داد و با وجود آن که استناد قاضی به ماده ۲۱۳ ق.م.ا خلاف اصل براءت محسوب نمی‌شود، مجازات حدی را به واسطه قاعده «درأ» ساقط دانست.

۳-۲- تقدم قانونی

تعیین ارزش اثباتی ادله در وضعیت تعارض، اقدام جدیدی است که «ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲» به ارمغان آورده است. بر اساس ماده ۲۱۳ ق.م.ا: «در تعارض سایر ادله با یکدیگر، اقرار بر شهادت شرعی، قسامه و سوگند مقدم است. همچنین شهادت شرعی بر قسامه و سوگند تقدم دارد». از اینرو، قانونگذار با در نظر گرفتن ارزش اثباتی‌ای که هر دلیل فی نفسه واجد آن می‌باشد، پیش از مواجهه قاضی با واقعه تعارض، تکلیف را مشخص کرده است.

به نظر می‌رسد که منشأ ارزش اثباتی ذاتی ادله خاص، حجیتی باشد که شارع برای ظن حاصل از آنها در نظر گرفته است. در همین راستا، برخی از فقها حجیت شرعی «اقرار» و «شهادت» را مشروط به فراهم بودن تمامی شرایط، تا آنجا دانسته‌اند که برای الزام مدعی علیه به آن چه به واسطه ادله مذکور بر ذمه اش ثابت گشته است، حکم قاضی را نیز لازم نمی‌دانند (کتاب القضاء/۱۶۲). علاوه بر این، از نظر عقلانی نیز ترتیب ارائه شده از ادله، منطقی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، حکم عقل نیز بیانگر آن است که سخن فردی که با اختیار کامل به ارتکاب جرم اقرار می‌کند، در مقایسه با سخن شهودی که متهم، منکر اظهارات آنهاست، دلالت بیشتری به واقع دارد. البته، توجه به این نکته ضروری است که قانونگذار صرفاً در خصوص وضعیت تعارض و مشروط به فراهم نیامدن قناعت وجدان قاضی، حجیت ذاتی ادله را ملاک صدور حکم قرار داده است؛ در غیر این صورت، مطمئن‌ترین معیار برای صدور حکم، ندای وجدان قاضی خواهد بود.

راهکار «تقدم قانونی» برای تمام مصادیق تعارض ادله اثبات دعوا قابل اجرا نمی‌باشد، بلکه اجرای آن منوط به تحقق سه شرط اساسی است: نخست آن که، ارزش اثباتی هر یک از ادله متعارض برای قاضی یکسان باشد. در نتیجه، اگر قاضی بر مفاد یکی از ادله متعارض اقیاع یابد، تعارض رفع می‌گردد و ضروری است تا بر اساس ادله مورد اطمینان، قضاوت صورت پذیرد. دوم آن که، ادله متعارض از دو نوع متفاوت باشند. بنابراین، در صورت هم‌نوع بودن ادله متعارض، مانند تعارض «اقرار با اقرار» یا «شهادت شرعی با شهادت شرعی»، راهکار «تقدم قانونی» کارآمد نبوده و لازم است به سایر راهکارهای رفع تعارض رجوع شود. شرط مذکور از دو جهت قابل توجیه است: نخست آن که، ادبیات قانونگذار و مصادیق ذکر شده در ماده ۲۱۳ ق.م.ا. گویای آن است. دوم آن که، مبنای راهکار «تقدم قانونی» - که توضیح آن گذشت - اقتضای تنوع ادله متعارض را دارد؛ زیرا اگر ادله متعارض از یک نوع باشند، امکان برتری یک دلیل بر دیگری وجود نخواهد داشت.

سوم آن که، تعارض ادله در اثبات جرایم مستوجب تعزیر و قصاص رخ داده باشد و نه در اثبات جرایم حدی. البته، در اثبات جرایم مستوجب تعزیر و قصاص نیز نمی‌توان راهکار «تقدم قانونی» را برای اثبات «مجازات» پذیرفت؛ از اینرو، زمانی که نوبت به راهکار مذکور برسد، حسب مورد «دیه»، «ارش» و «خسارت مادی - معنوی» جایگزین «مجازات» می‌شود. ممکن است ایراد شود که شرط مذکور، با اطلاق ماده ۲۱۳ ق.م.ا. مخالف بوده و تفاوتی میان نوع واکنش در برابر فعل مجرمانه از نظر رجوع به راهکار «تقدم قانونی» وجود ندارد. در پاسخ، باید اظهار داشت که قاعده «درأ» مانع از آن است تا قاضی را مجاز بدانیم که در صورت یکسان بودن ارزش اثباتی ادله - که مصداقی از شبهه است - بر مبنایی که گذشت به صدور حکم با ماهیت «مجازات» پردازد (مجازات «قصاص» نیز به مانند «حد» در زمره مجازات‌های بدنی شدید قرار دارد و قاعده «احتیاط در دماء» مقتضی احتیاط در اجرای آن است (قواعد فقه جزایی/۱۰۲: ۸۵).

آن چه که تا این بخش از کلام گذشت اختصاص به ادله خاص داشت لکن، در صورت وقوع تعارض میان دو یا چند اماره قضایی و عدم اقناع وجدان قاضی بر یکی از امارات متعارض، امارات ساقط گشته و تقدم و تأخری میان آنها برقرار نخواهد بود. ممکن است ایراد شود که تفاوت گذاشتن میان ادله خاص و امارات قضایی منطقی نیست؛ چرا که برخی امارات از قبیل «نظریه کارشناس»، به سبب منطبق بودن بر مبانی علمی، واجد ارزش اثباتی بیشتری نسبت به ادله خاص بوده و به واقع دلالت بیشتری دارند؛ از اینرو شایسته آن بود که قانونگذار در ماده ۲۱۳ ق.م.ا، قائل به تقدم آن بر ادله خاص می‌شد. در پاسخ، باید اظهار داشت که ایراد مذکور منطقی نمی‌باشد؛ زیرا اولاً - اگر اماره‌ای از دلالت قوی برخوردار باشد، بی‌تردید منجر به علم قاضی شده و بر ادله خاص یا اماره متعارض تقدم می‌یابد. ثانیاً - امارات قضایی، در غالب موارد پس از ارتکاب جرم حاصل گشته و نیازمند تجزیه و تحلیل هستند؛ از اینرو، «نشانه‌های مورد استناد، به خودی خود دلالتی بر واقع ندارند، بلکه استنباط قاضی از آنها چنین نتیجه‌ای

را می‌دهد و به همین دلیل شبهه و احتمال در آن نفوذ بیشتری دارد.^۶ این در حالی است که ادله خاص، قبل از وقوع جرم وجود داشته و به طور مستقیم بر آن چه گزارش می‌دهند، دلالت دارند. ثالثاً- می‌توان تقدم و تأخر ارزش اثباتی ادله خاص را به واسطه حجیت شرعی آنها توجیه نمود؛ در حالی که ظن حاصل از امارات، مورد تأیید شارع نبوده و بجز در صورت فراهم آوردن «علم»، معتبر نمی‌باشند.

۳-۳- تخییر

«تخییر»، در لغت به معانی «واگذار کردن اختیار» و «دادن حق انتخاب به دیگری» آمده است (لسان العرب/۴/۲۶۵)؛ و در اصطلاح، از جمله تدابیری است که اصولیان جهت رفع تعارض «ادله استنباط احکام شرعی» بدان توسل جستند. منشأ راهکار مذکور، احادیثی در خصوص تعارض اخبار (روایات) می‌باشد که از جانب امامان معصوم (ع) بیان شده و به «اخبار علاجیه» مشهور است.

با وجود آن که غالب فقها، راهکار «تخییر» را تنها در خصوص رفع تعارض روایات پذیرفته‌اند اما برخی دیگر، آن را برای رفع تعارض برخی مصادیق ادله اثبات دعوا نیز کارآمد می‌دانند (جواهر الکلام/۴۲/۲۰۶). «تخییر» در این کاربرد، به معنای آن است که در وضعیت تعارض، شاکی را مخیر نمود تا میان دو یا چند متهم یکی را به عنوان مجرم برگزیده و حق خویش را از وی مطالبه کند. ماده ۲۳۵ «ق.م.ا؛ مصوب ۱۳۷۰» در این مورد چنین مقرر کرده بود: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار نماید و دیگری به قتل عمدی یا خطایی همان مقتول اقرار کند ولی دم در مراجعه به هر یک از این دو نفر مخیر است که برابر اقرارش عمل نماید و نمی‌تواند مجازات هر دو را مطالبه کند». با این حال، کاربرد راهکار «تخییر» در حقوق کیفری به مورد اخیر ختم نمی‌گردد و می‌توان مصادیق متعددی را برای آن برشمرد؛ برای مثال، می‌توان به اختیار مجنی علیه یا

۱- ناصر کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، جلد ۲، ص ۱۶۶.

ولی دم در انتخاب نوع مجازات، اختیار قاضی در تعیین مجازات‌های تکمیلی و تبعی، تخفیف یا تشدید مجازات، تعویق صدور حکم و... اشاره کرد.

با وجود مصادیقی چند از کاربرد «تخیر» در حقوق کیفری، آن چه که در خصوص «تعارض ادله اثبات دعوا» مورد نظر می‌باشد، مصداق نخست آن، یعنی اختیار شاکی در تعیین متهم است. این مصداق، مورد انتقاد برخی قرار گرفته و ایشان را به سمت پیشنهاد مصداق جدیدی از کاربرد تخیر با عنوان «تخیر ناظر بر قاضی» سوق داده است؛ مطابق با این نظر: «به جای این که شاکی کلید حل تعارض را به دست بگیرد، این وظیفه و اختیار به قاضی سپرده می‌شود. قاضی با تحقیق خود می‌تواند فقط یکی از ادله متعارض را انتخاب نموده و بر اساس آن حکم صادر کند. به عبارت دیگر، قاضی نمی‌تواند هر دو دلیل را رد بکند؛ باید یکی از آنها را انتخاب بکند» (تعارض اقرار با سایر دلایل در حقوق کیفری ایران/۹۷). در تحلیل این راهکار، باید اظهار داشت که نویسنده در استدلال خویش دچار دور شده است؛ چرا که رفع تعارض ادله اثبات دعوا، ابتدا از راهکار «اقناع وجدان قاضی» گذشته و سپس به سایر راهکارها ختم می‌گردد. به عبارت دیگر، در وضعیت تعارض، ابتدا باید جهت دستیابی به دلیل صادق هر جستجویی که لازم است، صورت پذیرد و تنها پس از این مرحله و عدم حصول قناعت وجدان، قاضی حق رجوع به سایر راهکارها را می‌یابد. البته، ممکن است مراد نویسنده آن باشد که قاضی را ملزم به گزینش یکی از متهمان نمائیم، اما مردود بودن چنین راهکاری نیز بدیهی است؛ زیرا - همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر شد - تعارض ادله، بیانگر وضعیتی است که ارزش اثباتی ادله متعارض در اقناع وجدان قاضی یکسان است و چنان چه قاضی با تحقیقات بیشتر به دلیل صادق دست نیابد، الزام وی به انتخاب یکی از ادله متعارض، بدون مبنا بوده و مصداق ترجیح بلا مرجح خواهد بود.

ممکن است گفته شود که ایراد فوق در خصوص «تخیر ناظر بر شاکی» نیز وارد بوده، و او نیز بدون هیچ مرجحی به انتخاب یکی از متهمان مبادرت می‌ورزد. در پاسخ، باید اظهار داشت که بر عمل شاکی آثاری تعلق می‌گیرد که عمل قاضی فاقد آن

آثار است. برای مثال، اگر پس از صدور حکم بر مبنای «تخیر ناظر بر شاکی»، واهی بودن ادعای شاکی یا عمدی بودن اشتباه وی اثبات شود، شاکی ضامن عمل خویش است؛ همچنین، مخیر نمودن شاکی در انتخاب متهم از نظر شرع، اقدام پر خطری است که انتخاب‌کننده در پذیرش یا گذشتن از آن مخیر است. به عبارت دیگر، اگرچه انتخاب شاکی بدون مرجح صورت می‌پذیرد اما خود می‌داند که در صورت اشتباه، از نظر شرع مسؤول بوده و آن چه بدان واسطه اخذ می‌نماید، حرام است؛ از اینرو در برخی موارد، همین امر عاملی جهت گذشت شاکی و انصراف از چنین اقدامی می‌گردد.

ایراد دیگری که می‌توان در خصوص راهکار «تخیر ناظر بر قاضی» عنوان داشت، آن است که چنان چه این انتخاب توسط قاضی صورت پذیرد شبهه‌جانبداری مطرح می‌شود که همواره لازم است دامن حق‌گزاران را از آن زدود.

به رغم استدلال‌های فوق، باید اذعان داشت که پذیرش راهکار «تخیر» برای تمامی مصادیق تعارض به خصوص در مواردی که مجازات از نوع «حد» یا «قصاص» است، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که قاعده «درأ» در حدود و قاعده «احتیاط در دماء» در قصاص، مانع اعمال راهکار مذکور است. از اینرو، به نظر می‌رسد که بهترین مجرا برای راهکار «تخیر»، صوری از تعارض باشد که واکنش در برابر جرم مورد نظر «دیه»، «ارش» یا «خسارت مادی - معنوی» است.

۳-۴- تساقط

راهکار «تساقط»، تدبیر دیگری است که به عنوان قاعده اولیه، نسبت به تمام مصادیق تعارض - بجز تعارض روایات - مورد قبول اصولیان می‌باشد. بر مبنای راهکار «تساقط»، هرگاه دو دلیل متعارض - اعم از ادله قضایی، امارات موضوعی، اصول عملیه، قواعد فقهی، دو خبر متواتر و... - رجحانی بر یکدیگر نداشته باشند، از درجه اعتبار ساقط شده و هیچ‌کدام قابل استناد نخواهند بود. این راهکار به قدری میان اصولیان

مرسوم است که در مورد آن قاعده‌ای به شرح «الدلیلان إذا تعارضا تساقطا» ارائه نموده‌اند.

از راهکار «تساقط» برای رفع تعارض ادله اثبات دعوا نیز می‌توان مدد جست، اما تعیین موارد لزوم بکارگیری آن از اهمیت زیادی برخوردار است. بنابراین، لازم است روشن شود که آیا راهکار «تساقط» به مانند تعارض ادله استنباط احکام، در رفع تعارض ادله اثبات دعوا نیز قاعده اولیه است یا خیر؟ برای یافتن پاسخ، توضیحی مختصر در مورد مفهوم «قاعده اولیه» مفید به نظر می‌رسد.

«قاعده اولیه»، حکم اولیه‌ای است که با مراجعه به عقل به دست می‌آید. البته، مراجعه به عقل مشروط بر آن است که حکم مسأله مورد نظر، از طریق ادله اجتهادی قابل تحصیل نباشد (علم اصول در فقه و قوانین موضوعه/۲۶۱). اگرچه حکم اجتهادی در غالب موارد، مبین حکم عقلانی است، اما در برخی موارد به دلیل مصالحی پوشیده، در مخالفت با آن نیز قرار می‌گیرد. از اینرو، تا زمانی که در مورد مسأله مورد نظر، حکم اجتهادی وجود داشته باشد، نوبت به قاعده اولیه، یعنی مراجعه به حکم عقل نخواهد رسید. اصولیان به سبب آن که حکم شرعی مستقلی در خصوص رفع تعارض ادله استنباط احکام شرعی - بجز تعارض روایات - در اختیار ندارند، چنین استدلال می‌کنند که عقل حکم می‌کند تا در صورت تعارض دو دلیل و عدم وجود مرجح، هر دو دلیل را از درجه اعتبار ساقط دانسته و به اصول عملیه مراجعه گردد. از اینرو، برای رفع تعارض ادله اعم از آیات قرآن کریم، اخبار متواتر، امارات و... به بی‌اعتباری ادله متعارض حکم می‌دهند.

با اندک تأملی در استدلال اصولیان، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تمسک به راهکار «تساقط» برای رفع تمامی مصادیق تعارض، متأثر از نیافتن راهکار شرعی دیگر جهت رفع آن بوده است؛ علاوه بر این، به سبب آن که مصادق‌های مورد تعارض، حامل احکام شرعی بوده‌اند، توسل به یک راه حل جدید نیازمند تصریح شارع بوده، که چنین تصریحی نیز وجود نداشته است. این در حالی است که مشکل در رابطه با ادله

اثبات دعوا وجود ندارد؛ زیرا تدوین قوانین مربوط به اثبات دعوا به مانند سایر قوانین موضوعه، از جانب قانونگذار به عنوان یک انسان، صورت می‌گیرد و همواره این احتمال وجود دارد که با گذشت زمان و در اثر آشکار شدن نقصان‌های موجود، توسط قانون‌گذار جایگزین گشته و راهکارهای جدیدی ارائه گردند. بنابراین، این امکان وجود خواهد داشت که به عنوان قاعده اولیه، راهکاری بجز «تساقط» برگزید و آخرین راه حل را بدان اختصاص داد. این روش علاوه بر کارآمدی بیشتر، پیامدهای منفی مستقیم و غیر مستقیم راهکار «تساقط» را نیز به حداقل می‌رساند.

نکته مهم دیگر در خصوص راهکار «تساقط»، مجرای اجرای آن است. چنان چه ذکر آن گذشت، اصولیان مجرای راهکار «تساقط» را وضعیتی می‌دانند که ترجیحی برای ادله متعارض وجود نداشته باشد. با وجود آن که شرط اجرای راهکار «تساقط» در خصوص تعارض «ادله اثبات دعوا» نیز فقدان ترجیح ادله متعارض در پیشگاه وجدان قاضی است اما نمی‌توان «معیار ترجیح» را صرفاً اقناع وجدان قاضی دانست؛ زیرا چنان چه ذکر شد، در برخی مصادیق تعارض ادله اثبات دعوا (تعارض ادله غیر هم نوع)، اقناع وجدان قانونگذار نیز به «معیار ترجیح» افزوده می‌شود. بنابراین، مجرای راهکار «تساقط» در وضعیت تعارض «ادله اثبات دعوا» نسبت به «ادله استنباط احکام شرعی» مضیق‌تر است.

با توجه به آن چه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که رجوع به راهکار «تساقط» در وضعیت تعارض ادله اثبات دعوا، منوط به تحقق دو شرط اساسی است:

نخست آن که، هیچ راهکار دیگری جهت رفع تعارض ادله اثبات دعوا قابل اعمال نباشد. بنابراین، راهکار «تساقط» همواره آخرین دستاویز قاضی جهت رفع تعارض ادله خواهد بود.

دوم آن که، ادله استنادی طرفین دعوا از یک نوع باشند؛ زیرا در صورت متفاوت بودن ادله، از طریق راهکار «تقدم قانونی»، رفع تعارض صورت می‌پذیرد. این شرط، با توجه به مصداق تعارض مذکور در ماده ۱۸۵ ق.م.ا (تعارض شهادت با

شهادت) نیز تقویت می‌گردد؛ مطابق این ماده: «در صورت وجود تعارض بین دو شهادت شرعی، هیچ یک معتبر نیست». البته، ذکر این نکته در خصوص ماده اخیر ضروری است که مصداق مذکور در ماده، جنبه تمثیلی دارد. از اینرو، در صورت تعارض ادله هم نوع - اعم از شهادت و سایر ادله - رفع تعارض از طریق راهکار «تساقط» صورت خواهد پذیرفت.

سؤالی که ممکن است در خصوص راهکار «تساقط» مطرح شود، این است که در فرض تعارض دو دلیل هم نوع، آیا ادله به طور کلی ساقط گشته و عدم آنها فرض می‌شود یا ادله، تنها در مدلول مطابقی خویش از اعتبار ساقط می‌گردند؟

فایده سؤال فوق در دو مورد مشخص می‌شود: نخست آن که، اگر ادله متعارض را به طور کلی ساقط دانسته و آنها را معدوم فرض نمائیم، مقام رسیدگی کننده اعم از قاضی تحقیق و تعقیب - با از سرگیری رسیدگی - مجاز نخواهند بود به عنوان اماره قضایی، ادله مذکور را مورد استناد قرار دهد؛ در غیر این صورت، با ضمانت اجرای بطلان حکم صادره در مرحله تجدیدنظر روبرو خواهند شد. دوم آن که، اگر ادله متعارض را معدوم پنداریم، مدلول التزامی آنها نیز فاقد اعتبار خواهد بود و قاضی حق دخالت دادن آن را در تصمیم‌گیری نخواهد داشت؛ در حالی که اگر ادله متعارض را تنها در دلالت مطابقی خود فاقد اعتبار بدانیم، قاضی می‌تواند بر اساس دلالت التزامی آنها به قضاوت بپردازد. برای مثال، تصور کنید که سه نفر، متهم به ارتکاب یک جرم هستند. دو شاهد واجد شرایط بر ارتکاب جرم از سوی متهم نخست شهادت می‌دهند و دو شاهد دیگر، متهم دوم را مرتکب جرم معرفی می‌کنند؛ در این صورت، ادله در مدلول مطابقی خود (یعنی ارتکاب جرم از سوی متهم اول و دوم) تعارض یافته و از درجه اعتبار ساقط می‌شوند، اما در مدلول التزامی خود (یعنی عدم ارتکاب جرم از سوی متهم سوم) مشترک هستند؛ حال آیا می‌توان به مدلول التزامی ادله استناد کرده و نتیجه گرفت که متهم سوم بی‌گناه است؟

برخی اصولیان به سؤال فوق پاسخ مثبت داده و معتقدند که با وقوع تعارض، تنها مدلول مطابقی ادله از اعتبار ساقط گشته و غیر قابل استناد می‌گردد. مطابق نظر ایشان، هر چند که مدلول التزامی در تحقق خود، تابع مدلول مطابقی است؛ اما در اعتبار از آن تبعیت نمی‌کند (فوائد الاصول/۴/۷۵۶). در مقابل، غالب اصولیان بر این باورند که ادله متعارض علاوه بر مدلول مطابقی، در مدلول التزامی خود نیز از اعتبار ساقط شده و غیر قابل استناد می‌گردد (مصباح الاصول/۲/۳۶۷).

به رغم آن چه گذشت، برای پاسخ به دو سؤال فوق لازم است که میان سؤال نخست و دوم در خصوص «ادله اثبات دعوا» قائل به تفکیک شد؛ بدین گونه که در پاسخ به سؤال نخست، قاضی را مجاز دانست تا به هر یک از ادله متعارض به عنوان اماره قضایی استناد جوید؛ و در پاسخ به سؤال دوم، مدلول التزامی ادله متعارض را نامعتبر شمرد؛ زیرا وقتی ادله متنافی به واسطه تعارض، از اثبات مجرمیت یا بی‌گناهی متهم نخست و دوم ناتوان هستند، به نحو اولی توان اثبات مجرمیت یا بی‌گناهی متهم سوم را نخواهند داشت.

نتیجه

بسان اثبات حقوقی، در اثبات کیفری نیز وقوع تعارض ادله امکان‌پذیر است؛ این واقعه، زمانی تحقق می‌یابد که ادله متعارض از شرایط ظاهری اعتبار برخوردار بوده و در پیشگاه وجدان قاضی، واجد ارزش اثباتی یکسانی باشند. وقوع تعارض ادله اثبات دعوا، یک واقعه زودگذر و کم‌اهمیت نمی‌باشد بلکه با تحقق آن پیامدهایی مجال بروز می‌یابند که متأسفانه تحقیقات کافی درباره آنها صورت نگرفته است؛ در این پژوهش، مهم‌ترین پیامدهای مذکور مورد بررسی قرار گرفت و تلاش شد تا اهمیت هر یک تشریح گردد. اگرچه وقوع تعارض ادله اثبات دعوا امری اجتناب‌ناپذیر است اما با انتخاب راهکار صحیح می‌توان به مقابله با پیامدهای آن پرداخت. «راهکار صحیح»، به راهکاری اطلاق می‌شود که متناسب با مصداق تعارض رخ داده انتخاب شود و با اجرای

آن، صدور حکم عادلانه و مقرون به واقع، میسر گردد. یافتن چنین راهکاری نیازمند توجه به قانون و قواعد رفع تعارض در دانش «اصول فقه» است؛ چرا که تنها با گرد آمدن دو منبع مذکور، مرجعی جامع برای قاضی کیفری جهت گذر از وادی تعارض ادله اثبات دعوا فراهم می‌آید. در تحلیل عملکرد قانونگذار، باید اذعان داشت که قانونگذار ۱۳۹۲ نسبت به قانونگذار ۱۳۷۰، عملکرد بهتری در وضع قوانین مربوط به تعارض ادله اثبات دعوا داشته است. با این حال، رجوع به قانون، قاضی کیفری را در گذر از واقعه تعارض بی‌نیاز نمی‌سازد؛ چرا که برخی موارد همچنان مسکوت مانده است. از اینرو، ضروری می‌نماید تا با رجوع به قواعد رفع تعارض، سکوت قانونگذار را جبران نموده و نقصان مذکور را برطرف ساخت که در این پژوهش به آن پرداخته شد.

منابع

- ابن جمال الدین محمد بن مکرم، ابو الفضل، **لسان العرب**، ج ۴، چ ۳، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- امیدی، طاهره، پایان‌نامه «تعارض اقرار با سایر دلایل در حقوق کیفری ایران»، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری تهران، ۱۳۸۸.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین، **فرائد الأصول**، ج ۲، چ ۵، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
- انیس، ابراهیم و دیگران، **المعجم الوسیط**، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- آخوندی، محمود، «حق بهره‌مندی از محاکمه عادلانه»، مجله پژوهش‌های فلسفی-کلامی، شماره ۱، ۱۳۷۸.
- آشوری، محمد، **آئین دادرسی کیفری**، ج ۱، چ ۳، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
- بستانی، فؤاد افرام، **فرهنگ ابجدی الفبایی عربی - فارسی**، ترجمه رضا مهیار، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.

۹۲ ————— مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۷ - شماره ۱۳ - پاییز و زمستان ۹۴

- توجّهی، عبدالعلی، اندیشهٔ حمایت از بزهدیدگان و جایگاه آن در گستره جهانی و سیاست جنائی تقنینی ایران، مندرج در علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، چ ۴، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۰.

- _____، رسالهٔ «جایگاه بزهدیده در سیاست جنائی ایران»، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس تهران، ۱۳۷۷.

- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، چ ۲۵، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۲.

- حاجی ده‌آبادی، احمد، قواعد فقه جزایی، چ ۳، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.

- حکیم، محمد تقی بن محمد سعید، الأصول العامه فی الفقه المقارن، چ ۲، قم، انتشارات مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۴۱۸ق.

- حلّی، محمد بن منصور بن احمد ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، چ ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

- خراسانی (آخوند)، محمد کاظم بن حسین، کفایه الأصول، ج ۳، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ق.

- خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الأصول، ج ۲، چ ۵، قم، انتشارات مکتبه الداوری، ۱۴۱۷ق.

- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

- رایجیان اصلی، مهرداد، بزهدیدگان و نظام عدالت کیفری، مجلهٔ حقوقی دادگستری، شماره ۵۲، ۱۳۸۴.

- رشتی، حبیب الله، کتاب القضاء، ج ۱، قم، انتشارات دار القرآن الکریم، ۱۴۰۱ق.

- زراعت، عباس، ادله اثبات دعوا، تهران، انتشارات قانون‌مدار، ۱۳۸۸.

- _____، آئین دادرسی کیفری ایران با تکیه بر اصول و قواعد، چ ۵، تهران، انتشارات دانش‌پذیر، ۱۳۹۱.

- _____، بطلان در آئین دادرسی کیفری، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۰.

- _____، قاعدهٔ قرعه، فصلنامهٔ حقوق، شماره ۱۰۱، ۱۳۸۹.

- _____، مبانی استنباط حقوق، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۱.

- صدر، سید محمدباقر، **دروس فی علم الاصول**، ج ۲، چ ۵، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- عمید، حسن، **فرهنگ فارسی**، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- قافی، حسین؛ سعید، شریعتی، **اصول فقه کاربردی**، ج ۳، قم، انتشارات سمت، ۱۳۹۲.
- قبله‌ای خویی، خلیل، **علم اصول در فقه و قوانین موضوعه**، چ ۵، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۷.
- کاتوزیان، ناصر، **اثبات و دلیل اثبات**، ج ۱، چ ۶، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۰.
- محمدی، ابوالحسن، **مبانی استنباط حقوق اسلامی**، چ ۵۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲.
- مظفر، محمدرضا، **منطق**، ترجمه علی شیروانی، ج ۱، چ ۱۸، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۷.
- مکارم شیرازی، ناصر، **القواعد الفقهیه**، ج ۱، چ ۳، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۷۰.
- ملکی اصفهانی، مجتبی، **فرهنگ اصطلاحات اصول**، ج ۲، قم، انتشارات عالمه، ۱۳۷۹.
- موحدی لنگرانی، محمد فاضل، **القواعد الفقهیه**، چ ۱، قم، انتشارات مرکز فقه ائمه اطهار(ع)، ۱۳۸۳.
- موسوی بجنوردی، سید حسن، **القواعد الفقهیه**، ج ۱، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷.
- نائینی، محمدحسین، **فوائد الاصول**، ج ۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۵.
- Body - Gendrot et al, **The Routledge handbook of European criminology**, Routledge, 2nd ed, London, ۲۰۱۳.
- Orth, Uli, **Secondary Victimization of Crime Victims by Criminal Proceedings**, *Social Justice Research*, vol ۱۵(۴), ۲۰۰۲.
- Sherman, Lawrence, **Trust and Confidence In Criminal Justice**, 2nd ed, Philadelphia, University of Pennsylvania, ۲۰۰۱.
- Wemmers, JoAnne M, **Victims In The Criminal Justice System**, 2nd ed, The Hague, WODC-Ministry of Justice, ۱۹۹۶.

